

انقلاب مشروطیت ایران

نسیم خلیلی، ۱۳۶۰ -

انقلاب مشروطیت ایران / نسیم خلیلی. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۵.
۱۵۲ ص.: مصور، جدول. - (انتشارات ققنوس مجموعه تاریخ جهان؛ ۶۴)
ISBN 9978-64-311-667-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۱۴۷ - ۱۴۹.

نمایه.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق.. ۲. ایران - تاریخ -
قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق.. الف. عنوان

۹۵۵/۰۷۵

۸ الف ۸ خ / ۱۴۰۷ DSR

م ۸۵ - ۱۱۸۷۶

کتابخانه ملی ایران

انقلاب مشروطیت ایران

نسیم خلیلی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

نسیم خلیلی

انقلاب مشروطیت ایران

چاپ دوم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۶۶۷ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 667 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- رویدادهای مهم در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ۶
- پیشگفتار: مشروطه از کجا آمد؟ ۹
۱. ایرانیان نخ تسبیح را گم کرده بودند ۱۳
۲. پرده اول؛ شاه و قافله همراهش ۲۵
۳. علما به شاه عبدالعظیم می‌روند ۳۷
۴. مجلس اول؛ نخستین میوه ممنوعه ۵۵
۵. شاه خشمگین، شمشیرش را از رو می‌بندد ۶۹
۶. مشروطه در کوی امیرخیز زنده بود هنوز ۹۳
۷. پیش به سوی پایتخت ۱۱۷
- یادداشت‌ها ۱۳۵
- برای مطالعه بیشتر ۱۴۳
- منابع ۱۴۷
- نمایه ۱۴۹

رویدادهای مهم در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

۱۳۲۴

محررم سال ۱۳۲۳ ه.ق:

بروز بلوای کرمان به عنوان اولین ندای آزادی خواهی در ایران.

رمضان ۱۳۲۳ ه.ق:

ماجرای ساخت بنای بانک روسی بر فراز قبرستان مسلمانان در پایتخت و خشم مردم به تحریک روحانیون.

شوال سال ۱۳۲۳ ه.ق:

علاءالدوله، حاکم تهران، به بهانه‌ای واهی بازرگانان ایران را به چوب و فلک بست؛ این اقدام خشم مردم را در پی داشت.

شوال سال ۱۳۲۳ ه.ق:

واقعه مسجد شاه به عنوان نخستین عنادورزی دربار با مبارزه مردم.

شوال سال ۱۳۲۳ ه.ق:

مهاجرت علما به شاه عبدالعظیم که در تاریخ به مهاجرت صغری معروف شده است.

ذی‌القعدة سال ۱۳۲۳ ه.ق:

فرمان تأسیس عدالتخانه در ایران.

۱۳۲۳

سال ۱۳۰۷ ه.ق:

انتشار نخستین شماره از روزنامه تأثیرگذار قانون که به همت میرزا ملکم خان در لندن منتشر می‌شد.

سال ۱۳۰۹ ه.ق:

وقوع واقعه تاریخی رژی و جنبش تنباکو، به عنوان پیش‌زمینه‌ای بر بیداری ایرانیان.

سال ۱۳۱۳ ه.ق:

شروع سلطنت مظفرالدین شاه؛ شاهی که فرمان مشروطیت را صادر کرد.

سال ۱۳۱۴ ه.ق:

استنطاق ولیعهد محمدعلی میرزا از سه روشنفکر مبارز، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خیبرالملک که به فرمان قتل آن‌ها انجامید.

سال ۱۳۲۲ ه.ق:

انتشار عکس‌هایی توهین‌آمیز از مراسم بالماسکه بلژیکی‌ها در ایران؛ نوز مستخدم بلژیکی گمرک ایران در این مراسم با پوشیدن لباس روحانیت، خشم مذهبی مردم را تحریک کرد.

۱۳۰۹

۱۳۰۷

سال ۱۲۱۹-۱۲۲۸ ه.ق:

جنگ‌های ایران و روس

سال ۱۲۳۳ ه.ق:

تأسیس چاپخانه و چاپ نخستین کتاب فارسی در تبریز.

سال ۱۲۶۶ ه.ق:

آغاز بنای مدرسه دارالفنون؛ این مدرسه توانست با تحویل فارغ‌التحصیلان روشنفکر، بدنه فکری نهضت مشروطیت را محکم‌تر سازد.

سال ۱۲۹۰ ه.ق:

اولین سفر ناصرالدین شاه به غرب، جرقه‌ای بود برای آشنایی بیش‌تر با تمدنی جهانی که رو به سوی تحول و پیشرفت داشت.

سال ۱۲۹۸ ه.ق:

ایجاد تغییراتی از سوی ناصرالدین شاه در ترکیب هیئت دولت برای اجرای مقاصد پیشرفت؛ همان چیزی که به استبداد منور تعبیر می‌شود.

سال ۱۳۰۵ ه.ق:

تأسیس نخستین دبستان به همت میرزا حسن رشدیه در تبریز؛ این مدارس در ایجاد تحولات عمیق فکری در ایران نقش بسزایی داشتند.

جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ ه.ق:

ربودن واعظ پرشور، شیخ محمد واعظ و تظاهرات معترضان مردم که به شهادت دو طلبه منجر شد.

جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ ه.ق:

اقدام علما به مهاجرت به قم یا مهاجرت کبری. همزمان با این تصمیم، اصناف و دیگر اقشار مردم در سفارت انگلستان بست نشستند.

۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق:

صدور فرمان مشروطیت.

رجب سال ۱۳۲۴ ه.ق:

امضای نظامنامه انتخابات مجلس توسط مظفرالدین شاه.

شعبان سال ۱۳۲۴ ه.ق:

جشن مشروطیت در ایران.

شعبان سال ۱۳۲۴ ه.ق:

افتتاح مجلس شورای ملی در تهران.

ذی القعدة سال ۱۳۲۴ ه.ق:

مرگ مظفرالدین شاه.

ذی الحجه سال ۱۳۲۴ ه.ق:

تاجگذاری محمدعلی شاه؛ او با دعوت نکردن از نمایندگان در مراسم، دشمنی خود را با نهاد مجلس و مشروطیت نوپا بروز داد.

رجب سال ۱۳۲۵ ه.ق:

انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ که عملاً ایران را میان دو قدرت استعماری روس و انگلیس تقسیم می‌کرد.

رجب سال ۱۳۲۵ ه.ق:

ترور اتابک به دست شخصی به نام عباس آقا صراف آذربایجانی.

ذی القعدة ۱۳۲۵ ه.ق:

آغاز تحصن توپخانه به رهبری شیخ فضل الله نوری.

۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق:

انتصاب لیاخوف روسی به فرمانداری تهران.

۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق:

به توپ بسته شدن مجلس.

۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق:

نخستین زد و خوردهای جدی میان فداییان تبریزی و نیروهای دولتی.

جمادی الاول ۱۳۲۶ - ربیع الثانی**۱۳۲۷ ه.ق:**

محاصره تبریز توسط عین الدوله.

۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق:

شهادت تنی چند از برجستگان مبارزه مشروطه خواهی از جمله ملک المتکلمین و صوراسرافیل در باغشاه.

جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه.ق:

عزیمت نیروهای سردار اسعد از اصفهان به سوی پایتخت. عزیمت نیروهای گیلان به سوی تهران.

۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه.ق:

پیروزی نهایی نیروهای ملی و فتح تهران.

۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه.ق:

انتخاب احمدشاه به پادشاهی.

۲۷ رجب ۱۳۲۸ ه.ق:

دعوت از ستارخان برای عزیمت به تهران.

۲۹ رجب ۱۳۲۸ ه.ق:

واقعه پارک اتابک.

مشروطه از کجا آمد؟

هانا آرنت، محقق آلمانی سده بیستم، سال‌ها پیش کتابی نگاشت با عنوان انقلاب و در آن به انبوهه‌ای از بحران‌های فرسایشی نهفته در انقلاب‌های مهم جهان اشاره کرد. بحران‌هایی که در گذر زمان، گنجینه انقلاب را بر باد دادند و همچون سایه روشنی از خاطره‌ای گمشده در دل تاریخ به جا ماندند. آرنت، میوه این انقلاب‌ها را دیکتاتوری‌هایی می‌داندست بر آمده از هیجان مبارزه‌ای ناتمام؛ کابوسی که آرنت از پس مبارزات انقلابی جهانیان ترسیم می‌کرد، درام تلخی بود که در این جهان بی‌کران به تکرار باز تولید شد. ایران هم از این تجربه تراژیک در امان نماند و در پی انقلابی واکنشی، به سرراشویی خستگی لغزید. آیا میوه این انقلاب، دیکتاتوری رضاخان بود که ناپلئون‌وار، میراث‌دار پرچمی شد که با آرمان آزادی بر افراشته شده بود؛ پرچمی که بر فراز سکوتی آرام و خلسه‌ای ناگهانی و خواب سنگین شهری خسته، می‌رقصید؟ مشروطیت ایران را برخی از مورخان، «انقلاب آرام» لقب داده‌اند؛ انقلابی که از پیکره سلطنت دیرینه‌سال ایران روئیده بود و همچون تاکی پیچیده بر این پیکره، هستی و هویت خویش را با همین در هم تنیدن‌ها، ریشه‌دار می‌کرد و کم‌کم توده‌ها را نیز همچون حلقه مستحکم اما گمشده‌ای از تاریخ، به زنجیره خویش گره می‌زد؛ قضاوت قطعی و بلاشک، درباره این که این انقلاب از کدامین روزنه خستگی تاریخ شکفته بود و به کدام سرراشویی می‌لغزید، از آن دست معماهای حل‌ناشدنی تاریخ است؛ محقق امروزی هنوز هم نمی‌داند آیا این نقطه عطف تاریخی را اساساً می‌توان انقلاب (به معنای واقعی واژه) نامید یا باید در پی واژه دیگری بود که آشنا تر و ملموس تر باشد و روشن‌تر پرده از راز مبارزه مشروطه‌خواهانه ایرانیان بر دارد.

درباره انقلاب مشروطه ایران و تحولاتی که از پی خود آفرید نیز پرسش‌های فراوانی مطرح است؛ از جمله این که آیا مشروطیت ایران، انقلابی بود که با الهام از پشتوانه‌ای تاریخی از دل سکوتی ریشه‌دار برآمده بود و به دیگر سخن از حافظه‌ای تاریخی

گرفته برداری می‌کرد و یا نه هویتی مستقل داشت و مثلاً یک واکنش بود یا یک انتقام دیرهنگام و بی نتیجه؟ آیا این انقلاب را نخبگان رهبری می‌کردند یا توده‌های مردم و یا روحانیت و مرجعیت شیعه؟ با کمی اغماض شاید بتوان بسیج توده‌ها را در مقطعی از فراز و فرود مشروطه زیر چتر گشاده نخبگان جامعه تحول طلب ایرانی (اعم از نخبگان عرصه روشنفکری نوین و نخبگان متعلق به جایگاه روحانیت) پذیرفت و اندکی از ابهام این داستان پیچیده تاریخی کاست. به هر حال مشروطیت، همچون نیلوفری بود برخاسته از دل مرداب؛ نیلوفری که در میانه زندگی، خواهد خشکید!

در واقع روح و ریشه مبارزه مشروطه خواهانه ایرانیان از نگاه تاریخ دانان و گاهی هم از دریچه نگاه منابع بازمانده از آن روزها، سیمای دیگری نیز دارد؛ رستنگاه این ماجرای تاریخی را نه در بلوای کرمان و به فلک کشیدن بازاری بی‌گناه و فراموشخانه ملکم خان، که در دل دربار و دارالخلافه شاه سردرگم قاجار هم می‌توان پیدا کرد؛ آنچه از صندوقچه خاک آلود تاریخ به حافظه امروزی ما رسیده است بی‌تردید نمی‌توان درست پذیرفت، اما می‌توان با در کنار هم نهادن این تکه‌های گسسته، پازل تاریخ را قدری کامل کرد؛ تاریخ می‌گوید مشروطیت سال‌ها قبل و در نهاد مستبد سلطنت، پرو بال گرفته بود؛ درست در همان سال‌ها و روزهایی که شاه قاجار، به اروپا سفر می‌کرد، تا شیفته تمدن شکوفای غرب شود و به کاشتن نهال‌های تازه‌ای از مدنیت و مدرنیت در سرزمین خویش بیندیشد، درست در همان غروب‌های خاکستری که صدراعظم اندیشمند خویش را فرا می‌خواند تا از روزنامه‌ای جويا شود که برای نخستین بار زمزمه‌هایی در دارالخلافه آفریده است؛ روزنامه‌ای به نام وقایع اتفاقیه؛ همان نخستین روزنامه ایرانی که شاید یک نشانه بود؛ نشانه‌ای کوچک از تحول خواهی تدریجی روح آزاداندیش ایرانیان!^۱

صدای مشروطه خواهی ایرانیان، پشت صدای ماشین دودی و پشت دیوار کلاس‌های دارالفنون و حتی پشت صدای چکه‌های خون وزیر اصلاح طلب که قربانی پس‌روی تاریخی دربار ایران شد، گم نمی‌شد. بذری در دل تاریکی بی‌کران کاشته شده بود و امیدی غمگین، جوانه زدن آن بذر فراموش شده را نوید می‌داد؛ این بذر، ودیعه‌ای بود که در رگ و پی جامعه پاشیده شده بود؛ جامعه‌ای که داشت به تدریج پيله‌ها را می‌درید تا پرواز کند؛ پروازی که به کتابچه‌های و نمودار تاریخ سپرده خواهد شد.

جنبش مردمی برای مبارزه با تصمیمات خودسرانه شاه و دربار، که همچون زخمی کهنه هر از گاه دهان می‌گشود، از مدتی پیش آغاز شده بود؛ واقعه تاریخی رژی و جنبش تنباکو

(۱۳۰۹ ه.ق) را باید از پیش‌زمینه‌های مشروطه دانست؛ از همان پیش‌زمینه‌هایی که صبغه و ماهیت ناصری دارد و در واقع نخستین شورش بر ضد ارکان حکومت رو به تزلزل قاجار است. مبارزه مردم با امتیازخواهی بیگانگان و تسلیم بی چون و چرای دربار ایران، یک تجربه آرام و موفق بود؛ تجربه‌ای که از یک واکنش برمی‌خاست و برخی این واکنش را تا بدان پایه بالا می‌برند که تمرینی نامیده شود برای جنبش فراگیر و تاریخی مشروطیت که در آینده‌ای نه چندان دور از دل همین بلوهای پراکنده و جسته و گریخته، سر بر می‌آورد. در کنار این بیداری آرام که لایه‌هایی از جامعه را به هم نزدیک می‌کرد، تلاش ناصرالدین شاه برای آفریدن نوعی استبداد، موسوم به «استبداد منور»^۲ که در واقع کاستن از فشارهای فزاینده تک‌مداری و یکه‌تازی شاهانه بود نیز، اثری نبخشید و موج مشروطه‌خواهی زودتر از آنچه تصور می‌رفت، دام‌گسترانید.

با قبول انگاره‌هایی که درباره پیش‌زمینه‌های مشروطیت‌خواهی گفته شد نباید به این اشتباه تاریخی بلغزیم که مردم در این دوره از آگاهی و روشن‌اندیشی تام و تمام برخوردار بودند. برای اطلاع از سطح آگاهی و حساسیت‌های مردم در عصر ناصری بد نیست نگاهی بیندازیم به گفتاری از مرحوم محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)؛ او در توصیف وضعیت اجتماعی این دوره تاریخی می‌نویسد: «وضعیت این دوره آرامش داشت و هر کس پی کار خویش بود. از سیاست ملکی کسی آگاهی نداشت، از چگونگی مملکت چندان آگاهی نبود، فقط عده معدودی با سیاست سر و کار داشتند و آنان هم در محافل از سیاست سخن نمی‌راندند.... و مردم آن زمان یعنی عامه فقط متوجه نان و گوشت بودند: اگر ارزان بود خرم و خرسند بودند و اگر گران می‌شد افسرده و غمگین بودند. شخص پادشاه هم به عیش و نوش خرم بود.»^۳

با همین نیم‌نگاه گذراست که باید بر لقب جاودانه «انقلاب آرام» و اگر نخواهیم انقلابش بنامیم، لااقل بر صفت آرام بودنش، مهر تأییدی دوباره بنهیم؛ مشروطیت، انقلاب آرامی بود شکفته از تنهایی تاریخی خموش و توده‌هایی فراموشکار و خسته که انگار تنها تشنه تلنگر بودند تا واپسین تارهای پيله سکوت خویش را پاره کنند و بال بگشایند؛ رها در آسمانی تیره و کدر به امید رسیدن به آن تنها تکه ابر سرگردان که شاید بیارد روزی. حوادث تنها تلنگرهایی بودند که از سکوت خاکستر، شعله‌هایی تناور می‌آفریدند؛ زیانه‌های رنگارنگ این شعله‌ها، همچون آتشی که از زیر تلی از خاکستر شکفته باشد، آرام آرام تبدیل به گلستانی شد که دولتی مستعجل بود؛ اما نشانه‌هایی جاودانه از خود بر دل تاریخ به یادگار

نهاد. یادگارهای ارزنده‌ای که همچون قاب عکس‌هایی ماندنی بر سینه دیواره‌های لخت و عور تاریخ ماندگار شدند، قاب عکس‌هایی که هریک با پرتره‌ای پشت صفحه شیشه‌ای‌شان، چهره‌ای و زمانه‌ای را فرا یاد می‌آورند تا فراموش نکنیم افت و خیز تاریخی این سرزمین را؛ سرزمینی که پشت هر کدام از زخم‌هایش، زخم‌های کهنه‌ای که هر از گاه دهان می‌گشایند، حکایت‌هایی برای بازگفتن دارد!

ایرانیان نخ تسبیح را گم کرده بودند

مشروطیت، یک حلقه از یک زنجیره بود. حوادث تاریخی ایران زمین به رشته تسبیحی می‌مانست که در گذر روزها و غبار سال‌ها و سده‌ها، آرام آرام به هم پیوسته‌اند و زنجیره‌ای راسخ و راستین آفریده‌اند. اما حافظه تاریخی ملت ایران، این نخ به هم پیوسته تسبیح، مدام گسسته می‌شد و تاریخی را به دست فراموشی می‌سپرد؛ شاید با تمسک به همین واقعیت، تلخ و تکرارشونده است که برخی بر باور دیگری پای می‌فشارند و آن این که مشروطیت، صرفاً واکنش جامعه‌ای بود که هویت و حقوق خویش را پامال شده می‌دید. زخم‌های کاری زمانه‌ای دور و دراز، دهان گشوده بودند و روح دردآلود ایرانی را به تقلا انداخته بودند؛ دردهای دیرین، موتور محرکه‌ای بود برای ایرانی خشمگین که به ناگاه واکنش اعتراض‌آلود خود را با جنبشی که در تاریخ به مشروطیت موسوم شد، بروز دهد؛ این که این واکنش از سوی چه کسانی جرقه خورد و روح نهفته در هدف انقلابیون چه بود، پرسش‌های عمیقی است که پاسخ‌های عمیق‌تری می‌طلبد. سایه روشنی از رهایی و آزادی در ذهن مخاطبان رهبران انقلابی شکفته بود که تمییز نهادن میان این هر دو را دشوار می‌کرد. توده‌ها هدفی جز رهایی و خلاصی از فشار جبر حاکم نداشتند و روشنفکران در پس ذهن خود به آزادی‌ای نیز می‌اندیشیدند که یک پله بالا تر از رهایی بود. به هر حال واقعیت این بود که هر کدام از اقدار جامعه، در شکلی و با پیش‌زمینه‌ای در ذهن خود به مبارزه پیوسته بودند. فریدون آدمیت سه گروه را در جنبش مشروطه فعال و نقش‌آفرین دانسته است. او می‌نویسد: «جنبش همگانی و اعتراض عام را سه عنصر اجتماعی به وجود آوردند: ترقی‌خواهان روشنفکر، علما، و بازرگانان. عنصر روشنفکر نماینده حرکت ترقی و آزادیخواهی بود، تحرک فعلی داشت، و زمینه‌اش از نسل پیش فراهم گشته بود. فعالیت عنصر روحانی در آرایش دینی جلوه کرد با روح سیاسی، ماهیت آن بیش‌تر انفعالی بود و کم‌تر فعلی. عنصر تاجر در پی تأمین حقوق مالی و جانی بود و مخالف نفوذ اقتصادی بیگانه.



عباس میرزا، آغازگر اصلاحات

وجهه نظر کلی آن گروه‌ها در بعضی مسائل مشترک بود، در برخی امور متمایز، و در پاره‌ای دیگر به کلی مغایر اما جملگی به درجات از حرکت روشنفکری متأثر گشتند، ورنه جنبشی تحقق نمی‌یافت.^۱ البته فراموش نکنیم که دسته دیگری از محققان و پژوهندگان نیز عوامل اقتصادی و فشار فزاینده بحران‌های مالی را انگیزه اصلی جنبش می‌دانند. در این میان مورخان روسی به جهت گرایش‌های خاص خود، عوامل اقتصادی را برجسته‌تر از دیگران می‌نمایانند.^۲ به هر حال

زنجیره‌ای از حوادث (که چنان که گفتیم به تلنگرهایی می‌مانستند که پیکره‌ای را می‌لرزانند)، روح خموش ایرانی را بیدار کرد تا با آنچه نمی‌پذیرد بستیزد و برای آنچه حق خود می‌داند بتازد؛ پیچیدگی اوضاع در آن زمانه دشوار باعث شده بود برخی از چهره‌های مطرح دچار گسست هویت شوند و نتوانند هدف غایی انقلاب را دریابند و این غفلت منجر به فرود آمدن ضرباتی بر پیکره مبارزه شد؛ حتی برخی از نگارندگان و محققان تاریخ، عملکرد و اندیشه این دست افراد را منفعت‌طلبی دانسته و به انتقادات تندی در قبال این گروه پرداخته‌اند؛ از جمله ابراهیم صفایی بر اساس شتابزدگی‌ها و منفعت‌طلبی‌های همین افراد است که در درستی اندیشه برخی از فعالان عرصه مشروطیت تردید می‌کند، آن‌جا که در توصیف ماهیت پیچیده و مبهم بازیگران نمایش مشروطیت ایران، می‌نویسد: «در کار

مشروطه ایران بجز رجال و جوانان اصلاح طلب و به غیر تشنه کامان آزادی و عدالت، جمعی مغرض و عامل بیگانه و گروهی افراد ماسونیک و جمعی بابی و ازلی شرکت داشتند. شرکت این فرقه‌های نفاق افکن در جنبش مشروطه به منظور انتقام جویی از سلسله قاجاریه و هم به شوق تحقق وعده سید علی محمد باب بود که در کتاب بیان وعده داده است قبل از گذشتن از شصت و پنج سال از ظهور بیان، دشمنان بیان ذلیل می شوند و پیروان باب پیروز می گردند و سلطنت بیان برقرار می شود.»^۳

برخی از تحلیلگران ضمیمه دیگری نیز به پیشینه پیش گفته (زمینه‌ها و مقدمه بروز اندیشه مشروطیت) منگنه می کنند و آن ضمیمه، نخستین برخورد واقعی ایران در برابر تمدن متحول غرب در قالب جنگ‌های ایران و روس است. برخی مشروطه را نوزاد همان مادر ستیزه گر نبرد می دانند؛ نبرد بی فرجام و کوبنده‌ای که ایرانی غفلت زده را به نقص‌ها و ناتوانی‌های خود آگاه کرد. عباس میرزا را به صرافت نوحواهی و «نظام جدید» انداخت و بستر ساز اعزام نخستین گروه از جوانان ایرانی به فرنگ برای آموختن دانش نوین شد؛ این گروه رشته ماجرا را بیش تر پی می گیرند و حکایت جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلیشاه را نیز در زمره سلسله حوادث تأثیرگذاری می انگارند که مستقیماً زمینه‌های مشروطیت خواهی را در آینده‌ای نه چندان دور، فراهم کرد. آیا شوق به پیروزی در نبرد و ملی گرایی خفته ایرانی بود که اندیشه ایرانیان را به فکر تحول خواهی و نواندیشی گره زد؟ یا آگاهی از بی تدبیری‌های نظام استبدادی بود که اندیشه مشروطه خواهی را پر و بال داد؟ پاسخ به این پرسش‌ها به راستی دشوار است. رسالت ما شاید فقط این باشد که پرتوهای تازه‌ای بر این تاریک روشن تاریخی بیفکنیم و دانسته‌هایمان را کنار هم بچینیم؛ و فراموش نکنیم که هرگز نمی توان پازل تاریخ را کامل کرد.

نهال مشروطیت با جوهر قلم روشنفکران آبیاری می شد

میرزا فتحعلی آخوندزاده در یکی از نوشته‌های خود خطاب به ایرانیان می نویسد:

«ای ایرانیان! اگر می توانستید منافع آزادی و حقوق بشر را دریابید شما هرگز بردگی و فروتنی را نمی پذیرفتید؛ شما به آموختن دانش‌ها می پرداختید و انجمن‌های سری بنیاد می کردید و با یکدیگر متحد می شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید.»

عبدالهادی حائری میرزا فتحعلی آخوندزاده را «یک سکولاریست تمام عیار» معرفی می کند و معتقد است وی با چنین گفتاری نقش مردم را در تحول آفرینی‌های سیاسی،

پررنگ‌تر و سازنده‌تر از آنچه هست آرزو می‌کرده است؛ «او حکومت مشروطه‌ای را پیشنهاد می‌کرد که خود مردم با کمک انقلاب به کف آرند نه آن که صرفاً از رهبران نوگرا سرچشمه گیرد.»^۴ اما این آرزو هرگز از اهمیت رهبران نوگرا و طبقه روشنفکر در برپایی و استقرار مشروطیت، نمی‌کاهد؛ بسیاری بر این باورند که همه چیز را باید از کشتزار اندیشه متفکران تاریخ، درو کرد. اندیشه مشروطیت، اول بار در ذهن روشنفکران شکفت و این روشنفکران با اندوخته‌ای از نسل پیشین خویش، به این اندیشه گره خورده بودند. اکنون باید موشکافانه به این پرسش پاسخ داد که اگر در پس زمینه ذهن منورالفکری^۵ که به تحولی به نام مشروطیت می‌اندیشید، خاطرهای از سید جمال‌الدین اسدآبادی‌ها و مبارزات روشنگرانه‌شان نبود، هیچ بذری بر این خاک خفته پاشیده می‌شد؟ واقعیت این است که تجربه تاریخی متفکران پیشین، راهگشای خوبی بود برای آن‌ها که می‌کوشیدند از تل تاریخ اندیشه، فکر تازه‌ای برویانند. درست است که به تعبیر ادوارد براون «هنوز این نکته که آیا

میرزا فتحعلی آخوندزاده و منورالفکران

باید اشاره کنیم که منورالفکرهای ایرانی در این بریده تاریخی، با دو رویکرد به جهان پیرامون خود می‌نگریستند؛ بخشی از این گروه شیفته تمدن غرب شده بودند و خواهان دامن گسترانیدن تمامی انگاره‌های غربی در دل فرهنگ ایران بودند. برخی بر این باورند که این منورالفکرها می‌خواستند ایرانیان را از فرق سر تا ناخن پا فرنگی کنند. دسته دیگر به خط اعتدال باور داشتند و معتقد بودند باید با پدیده غرب با انعطاف برخورد کرد؛ تحولات مثبت را پذیرفت و تا آن‌جا که امکان دارد از آن‌ها الهام گرفت و جامعه را به مسیر دیگری انداخت. از جمله یکی از این روشنفکران تحول خواه که به تحولات بنیادینی در دل فرهنگ ایرانی و با الهام از غرب می‌اندیشید، میرزا فتحعلی آخوندزاده بود که به خاطر نمایشنامه‌هایش به «مولیر شرق» موسوم شده بود: فتحعلی، فرزند میرزا محمد تقی خامنه‌ای (۱۲۲۸/۱۲۲۷ - ۱۲۹۵ ه. ق) شاعر و نویسنده ترک‌زبان و فارسی‌گوی ایرانی تبار بود. وی در شکی متولد شد. بعدها در قشون روس، عنوان مترجمی نایب‌السلطنه قفقاز و درجه سرهنگی گرفت. وی را مروج مبادی فرهنگ اروپایی بین مسلمین می‌دانند؛ آخوندزاده آثار متعددی به زبان‌های ترکی و فارسی نوشت که سرشار بود از نکات انتقادی فراوان؛ گویا آخوندزاده نخستین کسی بود که در باره معایب خط رایج در میان ترک‌زبانان و فارسی‌زبانان و لزوم تغییر آن رساله‌ها نوشت و حتی الفبای اختراعی خاصی را به جای آن پیشنهاد کرد. وی با تخلص صبحی اشعار فارسی نیز می‌سرود؛ از او «دیوان» شعری نیز باز مانده است. نخستین نمایشنامه‌های کل مشرق‌زمین را نیز آخوندزاده نوشته است که میرزا جعفر قراچه داغی با عنوان «تمثیلات» آن‌ها را از ترکی به فارسی ترجمه کرده است.



سید جمال‌الدین اسدآبادی؛ از پیشگامان مبارزه روشنفکری ایران

مردان بزرگ نهضت‌های بزرگ را به وجود می‌آورند یا نهضت‌های بزرگ مردان بزرگ را، مسئله‌ای قابل بحث است»، اما در بررسی‌های گذاری تاریخی و به ویژه درباره جنبش‌هایی نظیر مشروطیت که دست‌کم در سپیده‌دم خویش صبغه فکری پررنگی داشته‌اند، این واقعیت تردیدناپذیر است که روشنفکران و اندیشمندان، پایه‌ها را و شالوده‌ها را بر ساخته‌اند و بر هم انباشته‌اند و اگر پشتوانه فکری آن‌ها نبود مشروطه در حد یک واکنش توده‌وار و بی‌فرجام فراموش می‌شد و

همچون یک طغیان بی‌هدف، ناکام باقی می‌ماند.

در میان روشنفکران نسل نوی ایرانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ ه. ق) را شاید بتوان متقدم بر دیگران دانست؛ مردی که در تاریخ بیش‌تر با روزنامه روشنگرانه عربی زبانش، موسوم به عروۃ‌الوقتیه و تز ماندگار اتحاد اسلام شناخته می‌شود. سفرهای زنجیره‌وار این روشنفکر جسور او را با اندیشه‌های نوگرایانه پراکنده در جهانی بی‌کران آشنا کرد. بعدها روشنفکران با الهام از این نوگرایی بود که مقدمات نهضت نوپای مشروطیت را بنا نهادند. طالبوف را شاید بتوان از فرزندان راستین این مکتب دانست. اندیشه او و کسانی همچون میرزای نایینی، توسل به جنبشی ملی - اسلامی برای برون‌رفت از انباشت بحران‌های لاینحل تاریخی بود!

بجز اسدآبادی، روشن‌اندیشان دیگری هم بودند که در پایه‌گذاری جنبش مشروطیت

سهم بسزایی داشتند؛ یکی از نام‌آورترین این روشنفکران که برخی حتی او را «بیدارگر احساسات ناسیونالیستی خفته ایرانیان» می‌دانند،^۶ میرزا ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ه.ق) است که با روزنامه معروفش، قانون، که در لندن منتشر می‌شد، شناخته و شهره شده است. محمد اسماعیل رضوانی در کتابش با عنوان انقلاب مشروطیت، این روزنامه را کوبنده‌ترین و پرمصداترین روزنامهٔ خارج لقب داده است. روزنامه قانون، نخستین روزنامه‌ای بود که با صراحت، مفاهیم تازه‌ای همچون عدالت، آزادی، قانون و پارلمان را مطرح می‌کرد. بعدتر همین ملکم خان بود که با نگارش کتابچه غیبی، کوشید نخستین نشانه‌های حاکمیت مشروطه را برای متفکران خموش میهنش ترسیم کند. شاید کتابچه غیبی را بتوان مانیفست جنبش مشروطه انگاشت. بجز نگارش این مانیفست مترقیانه، ملکم نخستین کسی بود که با الهام از تنظیمات عثمانی، سلسله اصلاحاتی را در همان قالب به ایرانیان پیشنهاد کرد. شناخت کامل و بی‌عیب و نقص ملکم همچون بسیاری از چهره‌های تاریخی، از جمله دشواری‌های پیچیدگی تاریخ معاصر ایران است. فریدون آدمیت معتقد است زندگی و افکار ملکم خان «مورد سنجش و حکمیت صحیح تاریخ قرار نگرفته» و به دلیل همین پیچیدگی است که



میرزا ملکم خان ناشر «قانون»

ماشاءالله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی، فصل مربوط به اندیشه ملکم خان را «افسانه ملکم» نامیده است که در واقع آستن این ابهام و تردید است.^۷ بررسی و مطالعه برخی از جنبه‌های زندگی ملکم به راستی تصویر آرمانی ارائه شده از او توسط انقلابیان و بعدها پژوهشگران را دچار خدشه می‌کند. از همانند دیگر چهره‌های خاکستری تاریخ ایران از بعضی بداخلاقی‌ها و اشتباهات همچون دخالت و نقش او در امتیاز لاتاری برکنار نبود؛ مسئله‌ای که به موازات بررسی اندیشه‌های سیاسی او باید مد نظر قرار گیرد.

مستشارالدوله (وفات: ۱۳۱۷ ه.ق) یکی دیگر از اندیشمندان خوش ذوقی بود که با درایتی بی‌مانند، آرمان کهنسال مردم سرزمین خویش را در یک کلمه خلاصه کرد و به تاریخ سپرد؛ یک کلمه

(نگاشته شده در سال ۱۲۸۷ ه. ق)، در واقع نام کتاب این روشنفکر نواندیش ایرانی بود که کوشید در آن با الهام از قرآن و قانون اساسی فرانسه که در آن سالها الگوی راستین برابری و آزادی خواهی بود، تز تازه‌ای ارایه کند که شالوده‌های فسیل شده پیشین را در هم شکند. شاید به دلیل همین نوآوری تاریخی ارزنده بود که معروف است در زندان با همین کتاب و به امر شاه هراسان، آن قدر بر سرش کوفتند که چشمانش آب آورد! لابد این مزد مردی بود که می‌کوشید جنبش نوپای سرزمینش را از لگام گسیختگی نجات دهد. منظور مستشارالدوله از یک کلمه، چیزی نبود جز یک کلمه: قانون؛ یک کلمه‌ای که از چنان گستردگی و انعطافی برخوردار بود که می‌توانست سازمانی نو بر افرازد و انسجام تاریخی استبداد را زیر سؤال برد. این یک کلمه، برگرفته‌ای بود از تجربه‌های روشنفکر ایرانی در غرب که در امتزاج با آرزوی نگارنده برای تحقق آن در ایران، دشمنی رهبران استبداد ایرانی را تحریک کرده بود. روشنفکرانی از این دست در این برهه تاریخی فراوان بودند که اشاره به حیات و اندیشه هر کدام آن‌ها خود مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. از جمله می‌توان به مشیرالدوله، میرزا علی خان امین‌الدوله و جز این‌ها اشاره کرد.

در این میان میرزا حسن رشیدی با تأسیس مدارس به سبک جدید اروپایی همراه با آرمان اجرای شیوه نوین آموزش الفبا، در بارور کردن و نهادینه کردن اندیشه آزادی و تحول خواهی در مسیر تاریخ این سرزمین، از اهمیتی دو چندان برخوردار است؛ کودکانی که در دبستان‌های رشیدی به تحصیل می‌پرداختند از همان ابتدا با مفاهیم تازه‌ای آشنا می‌شدند که ذهنشان را پالایش می‌داد و برای نوخواهی و سنت شکنی در جامعه‌ای متحجر، آماده می‌کرد.^۹

از سوی دیگر انتشار روزنامه‌ها در خارج از مرزها و تلاش در انتقال آن‌ها به ایران نیز در بیداری افکار عمومی تأثیر فراوانی داشت. اساساً شکل‌گیری «مطبوعات در تبعید» و در دوره‌های بعدی، «مطبوعات ملی»، از میوه‌های اندیشه مشروطه به شمار می‌رود که در همفکری و همسویی سازمان‌یافته مشروطه‌خواهان، مؤثر بوده است. مشخصه برجسته روزنامه‌ها در عصر مبارزات و تب و تاب مشروطه‌خواهی ایرانیان، این بود که حتی مضمون سیاسی مطبوعات ایران توانست در دورانی، زبانی مردمی و فراگیر به خود بگیرد و در واقع سبک و شیوه بومی منحصر به فردی در روزنامه‌نگاری بیافریند و این خود دلیل دیگری بر نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری مطبوعات عصر مشروطه بر کلیت جامعه‌ای تحول‌خواه است؛ مردم (البته نخبگان مردم و آن‌ها که سواد داشتند) خبرهای تازه مبارزات و نشانه‌های بیم و امید رهبران آزادیخواه خود را در صفحات این روزنامه‌ها جستجو می‌کردند و گاهی در همین صفحات دنبال مفاهیمی می‌گشتند که به اندیشه مشروطه‌خواهی هویت می‌بخشید.

رشدیه که بود؟

حاجی میرزا حسن رشدیه تبریزی (۱۲۶۷-۱۳۶۳ ه. ق)، فرزند آخوند ملا مهدی، نویسنده، روزنامه‌نگار و مؤسس اولین مدرسه به طرز اروپایی و تعلیم الفبا به شکل نوین در ایران است. وی در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و علوم دینی را در این شهر آموخت. به منظور فراگیری اصول تعلیم و تربیت و آشنایی با شیوه تعلیمات جدید به بیروت و استانبول و ایروان رفت و برای ایرانیان مقیم ایروان، مدرسه‌ای تأسیس کرد. ناصرالدین شاه در بازگشت از سفر دوم خود از فرنگ به ایران، ضمن بازدید از این مدرسه، اظهار تمایل کرد که رشدیه آن را به تبریز منتقل کند. و او در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، نخستین مدرسه ابتدایی عمومی را در محله خیابان تبریز^۱ دایر کرد که پس از یک سال تعطیل شد. رشدیه به مشهد رفت، سپس به تبریز بازگشت و چندین بار به تأسیس مدرسه اقدام کرد که هر بار به عللی به تعطیلی می‌انجامید. زمانی که امین‌الدوله به صدارت رسید، از رشدیه خواست که برای تأسیس مدرسه به تهران بیاید. او در سال ۱۳۱۵ ه. ق اولین مدرسه‌اش را در تهران در باغ کربلایی عباسعلی دایر کرد، اما این بار هم مدرسه تعطیل شد و رشدیه جبراً به حج رفت. پس از بازگشت از حج، در قم بست نشست. در نهضت مشروطه به تهران آمد و مجله مصوری به نام مکتب منتشر کرد. وی به علت نوشتن مقاله‌ها و شبنامه‌هایی علیه دولت

عین‌الدوله در این مجله، به مدت دو سال به کلات تبعید شد. از کلات به تهران آمد و در قم ساکن شد و در کلاس درس آیت‌الله شیخ عبدالکریم حایری، به فراگیری علوم دینی پرداخت، ضمناً مدرسه رشدیه را برای اطفال فقیر و یتیم و کلاسی نیز ویژه نابینایان دایر کرد. وی در قم وفات یافت و در قبرستان نو (حاج شیخ عبدالکریم) دفن شد.



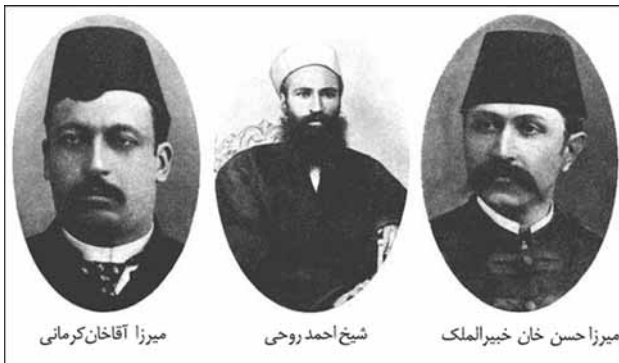
رشدیه، مؤسس مدارس به سبک جدید در ایران

یکی از نشریاتی که از پیش از شکوفایی مشروطیت، در بیداری افکار و زمینه سازی انقلاب آرام مردمی، نقش بسزایی داشت روزنامه تربیت بود که محمد حسن خان ذکاءالملک فروغی، آن را از سال ۱۳۱۴ ه. ق تا سال ۱۳۲۵ ه. ق منتشر می کرد؛ تربیت، نشریه ای مستقل و میانه رو بود که نشر فارسی زیبا و تأکید آن بر وجوه تمدن جدید از یک سو و انتشار مداوم آن، قبل و بعد از مشروطه و نفوذش در میان محافل فرهنگی از سوی دیگر، از آن نشریه ای ممتاز در میان نشریات آستانه مشروطیت، می سازد.

نشریه دیگری که در همین دوره و به اندازه تربیت، در زمینه سازی و موج آفرینی پیش از مشروطه مؤثر بود، روزنامه جبل المتین است. از آخرین سال های سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ ه. ق) تا سال های استقرار مشروطیت، در شهرهای کلکته و تهران، دو نشریه به نام جبل المتین منتشر می شد که مدیریت هر دو بر عهده سید جلال الدین حسینی کاشانی، ملقب به مؤیدالاسلام بود. انتشار جبل المتین در کلکته از سال ۱۳۱۱ ه. ق و در تهران از سال ۱۳۲۵ ه. ق آغاز شد. جبل المتین که به طور هفتگی در کلکته منتشر می شد، به راستی نقش مؤثری در زمینه سازی فکری جنبش مشروطیت ایفا کرد و تا زمان مرگ مؤیدالاسلام یعنی آذر ماه ۱۳۰۹ ه. ش، دایر بود. در تهران، جبل المتین به طور روزانه منتشر می شد. این روزنامه با توجه به اوضاع بحرانی کشور، به ویژه تهران، در سال های نخست مشروطیت، پس از چند بار توقیف و تعطیل، سرانجام در ماه رجب ۱۳۲۷ ه. ق از انتشار باز ماند... شاید روزهای خاکستری سکوت و تردید فرا رسیده بود!^{۱۰}

سه پرتوه از سه روشنفکر

شمار روشنفکران مؤثر در بیداری مردم، بسیار بیش از آن تعداد انگشت شماری است که



پیش تر بدان ها اشاره کردیم. کتاب تاریخ بیداری ایرانیان را که باز کنی، پرتوهایی می بینی از روشنفکران آن سال های دور، که هر یک اندیشه ای را در سر می پروراندند. نخستین پرتوه از آن میرزا

آقاخان کرمانی است. (۱۲۷۰-۱۳۱۴ ه.ق)؛ او از جمله روشنفکران ایرانی است که بذر اندیشه‌های خود را در اسلامبول، جایی خارج از مزرهای ایران باور کرد. او را می‌توان یکی از پیشگامان نهضت مشروطه دانست که به تعبیر ناظم‌الاسلام کرمانی، سال‌ها «همت در بیداری ایرانیان کردند. لیلا و نه‌هارا همشان مصروف نجات دادن ایرانیان بود، از قید رقیت و عبودیت سلاطین مستبده. لویح و خطابات زیادی نوشته و به ایران می‌فرستادند و اغلب از تألیفات و منشآت میرزا آقاخان بود و مقاصد خود را در ضمن کتب تواریخ و رمان و اشعار نوشته، منتشر می‌کردند.»^{۱۱}

پرتره بعدی متعلق است به شیخ احمد روحی (۱۲۷۲-۱۳۱۴ ه.ق)؛ شیخ احمد روحی هم در سلک کسانی مانند میرزا آقاخان بود و در واقع در زمره روشنفکران نواندیش به شمار می‌رفت. مورخان او را در کنار میرزا آقاخان کرمانی و خبیر الملک (؟- ۱۳۱۴ ه.ق)، از نخستین کشتگان دفاع از آزادی در ایران دانسته‌اند. روایت کرده‌اند که این هر سه جسورانه مرگ را پذیرا شدند و محمد علی میرزای ولیعهد با قتل ایشان نشان داد که با اندیشه‌های نو که متضمن آزادی ملت باشد سر ناسازگاری دارد. تاریخ بعدها نشان داد که تو هم محمد علی میرزا در از میان برداشتن روشنفکران به منظور هدم اندیشه آزادیخواهی و برابری طلبی بسی نابجا و عبث بود زیرا تنها ده سال بعد، نهضت مشروطیت با بهره گرفتن از میراث فکری روشنفکران و مبارزات علمای نواندیش به ثمر نشست. پیروزی انقلاب مشروطه در واقع مولود بسترهای ذهنی و عینی جامعه ایران بود که سهم روشنگران روشنفکر در آماده‌سازی آن‌ها غیر قابل کتمان است.

جهان پوست انداخته بود

واقعیت این است که مشروطه را نمی‌توان صرفاً زاییده جامعه ایرانی دانست. مشروطیت در واقع رهاوردی بود از غرب؛ انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م) رؤیایی بود رنگارنگ و خواستنی که نگاه و توجه ایرانی تحول‌خواه را به خود گره زده بود. حکومت قانون، آزادی، برابری، برادری و بسیاری از مفاهیم نوظهور دوست‌داشتنی از دل فرهنگ و نواخواهی فرانسویان برمی‌خاست. تا سال‌ها قانون اساسی مصوب فرانسه الهام‌بخش خوبی بود برای نگارش قانونی انسانی در جامعه‌ای که به تحول می‌اندیشید و می‌کوشید استبداد را نه با گیوتین که با قلم و مبارزه از سیمای خسته‌اش بزداید و البته حاضر بود در مواردی با این غول بی شاخ و دم کنار هم بیاید و توافقی پنهانی نیز برقرار کند.

اما بازتاب‌های بین‌المللی و رهاوردهای جهانی برای تکان و تحول تاریخی ایرانیان به رؤیای فرانسه و فرانسویان خلاصه نمی‌شد. فراموش نکنیم که اساساً نگاه ایرانیان به غرب همواره نگاهی بوده است دور و دست‌نیافتنی، ایرانیان هرگز به همسری خود با غرب نمی‌اندیشیدند و بسیاری از واقع‌بینان، این تفکر را نوعی خام‌اندیشی ابلهانه می‌انگاشتند و به همین جهت می‌کوشیدند الگوی ملموس‌تری برای خود پیدا کنند. در واقع ایرانیان، موتور محرکه خود را بیش از آن که پرتوافکنی‌های الهام‌بخش انقلاب فرانسه و اروپایی که به پیش می‌تازد، بدانند، تکان‌های ناگهانی سرزمین‌های همسایه آسیایی می‌دانستند که موفق شده بودند در همین سال‌ها با اتکا به اندیشه‌هایی نوگرایانه، کالبدهای پیشین را فرو شکنند و طرحی نو دراندازند. خبر نهضت‌های شکفته در خاک روسیه، مثل توپ در ایران منجمد آن روزگار صدا می‌کرد و این اندیشه متحجرانه کهنه را که مبارزه با نظام شاهانه رؤیایی بیش نیست، پاک می‌کرد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بذر بیداری را در ذهن و درون ایرانیان بارور کرد؛ اگر همسایگان بالا سری ما بتوانند با استبداد مبارزه کنند، ما هم می‌توانیم؛ این جمله تکان‌دهنده‌ای بود که در آن سال‌ها ورد زبان‌ها شد و تکان و تحرکی تاریخی آفرید. البته این تأثیرگذاری هرگز بدین معنا نیست که جامعه ایران ماکت روسیه بود؛ تفاوت‌ها میان ایران و روسیه انقلابی بسیار زیاد بود و این باعث می‌شد که روند گریته‌برداری از تفکرات انقلابی و تاکتیک‌های مبارزاتی انقلابیون روسی، کار را بر ایرانیان دشوار سازد؛ «روسیه از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته‌تر بود و سه میلیون کارگر صنعتی داشت و پایگاه جنبش شورایی روسیه در کارخانه‌ها بود. در عوض اقتصاد ایران، هم وابسته به صدور مواد خام بود و هم توسعه‌نیافته‌تر. هشتاد درصد جمعیت ایران دهقان و چادرنشین بودند. انجمن‌های شهری ایران ترکیب طبقاتی متنوعی داشتند و تاجران، اصناف، کسبه جزء، روحانیان عادی، محصلان و کارگران را در بر می‌گرفتند، و انجمن‌های روستایی هیچ‌گاه به صورت سازمان‌های ملی مردمی در مقیاس شوراهای دهقانی روسیه در نیامدند.»^{۱۳}

در این میان الگوی تازه دیگری بر الگوهای پیشین اضافه شده بود؛ الگویی از دوردست‌های آسیای شرقی؛ ژاپن؛ کشوری آسیایی که تا همین سال‌ها پیش بسیار محروم و درجا زده بود و در همین روزها توانسته بود پوسته قدیمی خود را بشکافد و پیکره تازه خود را به رخ جهانیان بکشانند؛ ایرانیان می‌دیدند که کشوری چنان فراموش شده و عقب‌مانده، اکنون به مدد رژیم مشروطه‌خواه، به پیشرفت‌های فراوانی نایل شده است. آیا نمی‌توان ژاپن را الگوی تحول خواهی آسیایی دانست؟! الگویی ملموس‌تر از روسیه و اروپا! در این

میان سفرنامه مردی به نام محمدعلی سیاح، معروف به حاج سیاح، درباره اروپا در این بیداری و آگاهی بی تردید نقش مهمی داشت. او که فردی آزادیخواه و مخالف حکومت ناصرالدین شاه بود، موفق شد در خلال سفرنامه‌اش با نقل دیده‌ها و شنیده‌های خویش درباره اوضاع اروپا، مطالبی از خود به یادگار نهد که به کار آیندگانش بخورد.^{۱۴}

از سوی دیگر ژاپن توانسته بود دلیرانه و با اتکا به پشتوانه‌های ملی پررنگ خود در جنگی نابرابر در برابر روسیه تزاری (۱۹۰۵م)، به پیروزی دست یابد. شنیدن این خبر ایرانیان را تکان داد؛ آن‌ها سال‌ها بر این باور بودند که روسیه، دولتی پر جبروت و شکست‌ناپذیر است و ایرانیان محکوم به پذیرفتن یوغ سنگین سلطه او. اکنون شکست‌ناپذیری روسیه، به افسانه‌ها پیوسته بود و ایرانیان را برای مبارزه‌ای جدی‌تر و امیدوارانه‌تر سر ذوق آورده بود.

شاید مهم‌ترین فایده این اخبار تازه این بود که ایرانیان با کوله‌باری از این تجربه‌های جهانی خوشایند، انگار برای مبارزه‌ای تازه نیرو می‌گرفتند. آیا قرار بود میان‌برده دیگری در تاریخ یک‌دست ایران شکل بگیرد؟ اکنون باید پرسید ماجرا واقعاً از کجا شروع شد؟

شاه و قافله همراهش

گرچه به نظر می‌رسید که شاه ایران، برای عقب نماندن از قافله جهانی پویا، اصلاحات را دوست می‌دارد و فرمان‌هایی هم برای انجام اصلاحات صادر می‌کند؛ در عین حال به همدستی درباریان، در حال تراش دادن تندیس تنومند انقلاب مشروطیت ایران نیز بود. برای جامعه ایران که سال‌ها و سده‌ها در مقابل پایه‌های تنومند خودمداری شاهانه



سفر به اروپا مرده‌ریگی بود بازمانده
از ناصرالدین شاه قاجار

ایستاده بود و اساساً خودمداری، جزء لاینفک روح و شخصیت تاریخی‌اش شده بود، بی‌تدبیری شاه و تشکیلات وابسته‌اش، آغازی بود برای مبارزه. مظفرالدین شاه (۱۲۶۹ - ۱۳۲۴ ه.ق) ایستاده بر رأس هرم قدرت، نمادی بود واقعی از همان روح خودمداری کهن ایرانیان. ناتوانی در حل بحران‌های دیرپا و نوحاسته، انگیزه پررنگی بود برای شاه که گوی و میدان را به دیگران واگذارد و خود از مهلکه بگریزد. او اروپا رفتن را میراث شاهانه خود می‌پنداشت؛ مرده‌ریگی که از ناصرالدین شاه به فرزند میانسالش رسیده بود و باید پاس داشته می‌شد؛ بهانه‌های شاه برای فرنگ رفتن، محکم و قاطع بود: بیماری و کهولت و نیاز به درمان.^۱ این بود که شاه‌گریزان از تخت پولادین پادشاهی، ایران را همچون کلافی



امین الدوله

سر در گم رها می‌کرد تا در میان تردیدها و ندانم کاری‌ها گره بخورد و خود به دل جاده می‌زد: سفری دیگر، گریزی دیگر!

البته همزمان، مظفرالدین شاه می‌کوشید بهانه‌ها را از مخالفان خود بگیرد. شاید به همین خاطر بود که در همان نخستین روزهای به تخت نشستن (۱۳۱۳ ه. ق)، با بروز نشانه‌های نارضایتی و خشمی فرو خورده و زخمی دهان گشوده، امین‌السلطان (۱۲۷۴ - ۱۳۲۵ ه. ق) را که شدیداً مورد نارضایتی مردم قرار داشت، برکنار کرد و امین‌الدوله (۱۲۶۰ - ۱۳۲۲ ه. ق) را بر صندلی خالی او نشانید. امین‌الدوله در مقام صدراعظم کوشید نام خود را به

خطی خوش، بر سنگ فرسوده تاریخ بکند؛ دبستان‌های یادگار رشدیه را زنده کرد، انجمن معارف تشکیل داد، از ملل همسایه آموزه‌های نوینی برگرفت و خلاصه سیاستمداران به رفو کردن پارگی‌های فرسوده قالیچه کشورش پرداخت. ناگفته نماند که شاه خود بزرگ‌ترین مشوق و پشتوانه امین‌الدوله برای در هم تنیدن و به هم بافتن این زنجیره اصلاحات بود.

اما این فقط یک روی سکه است. اقدامات امین‌الدوله تنها بزک کردن چهره استبداد بود. تلاش او برای به استخدام در آوردن بیگانگان برای حل برخی نابسامانی‌های دیرینه کشور، گرهی را باز نکرد و حتی خود بهانه‌ای شد برای شور و هیجان بخشیدن به مبارزه بطیء و آرامی که در حال کامل شدن بود. این اقدام یعنی به استخدام در آوردن بیگانگان و به ویژه گوی و میدان دادن به بلژیکی‌ها،^۲ نخستین اعتراض‌ها را در بدنه جامعه بازرگانان، کسبه، تجار و بازاریان که نبض تپنده جامعه آن روزگار بودند، آفرید. فراموش نکنیم در جامعه‌ای که روشنفکران و نویسندگان تحول‌خواهش بازرگانانند، اعتراض و اعتصابشان تا چه پایه می‌تواند فلج‌کننده، بنیان برافکن و خطرناک باشد!

در میان این سه تن بلژیکی مستخدم دولت، موسیو نوز بود که نام خود را به جنبش مشروطیت سنجاق کرد. او دستمایه‌های محکمی به ایرانیان داد تا به پا خیزند و اندیشه‌های متروک مانده در پستوهای ذهنشان را با تمسک به بهانه‌هایی گذرا و کوچک که او به دستشان داده بود، زنده کنند. ایرانیان در واقع او را سمبل مداخلات بیگانگان می‌انگاشتند. البته سیاست‌های نادرست و تبعیض‌آلود بلژیکی‌ها در امور گمرکی ایران ریشه اصلی این مخالفت‌ها و انگیزه‌ای جدی برای شروع مبارزه بود. نادیده انگاشتن حقوق تجار ایرانی، بازرگانی داخلی را به مرز نابودی کشانده بود. تجار ایرانی دست بسته بودند و کسی صدایشان را نمی‌شنید. آیا زمان آن فرا نرسیده بود که این سکوت ترس‌آلود تاریخی شکسته شود و ندای تازه‌ای از دل توده‌های ایرانی برخیزد؟^۳ بازرگانان، نخستین قشر معترض جامعه بودند که ایرانیان را در کشیدن فریاد اعتراض یاری رساندند. آن‌ها نمی‌دانستند اعتراضشان به قوانین ناعادلانه بیگانگان بلژیکی در امور گمرکی و مالیات‌های سنگینی که بر کالاهای ایرانی می‌بستند، بستر ساز مبارزه‌ای تاریخی و عظیم می‌شود. مردم گوش به زنگ اولین فریادها بودند. در این میان امین‌الدوله استعفا داد و روانهٔ گیلان شد و امین‌السلطان از قم به تهران آمد و دوباره صدراعظم شد و این بار لقب «اتابک» نیز گرفت.

در پس پرده این ناآرامی‌های تدریجی و هشدار دهنده، برخی گروه‌های مبارز زیرزمینی می‌کوشیدند صدای این اعتراض را رساتر به گوش مردان منتسب به قدرت برسانند و قبل از فراگیر شدن بحران، چهره واقعی آن را بنمایانند. ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، نامه‌ای می‌آورد از اعضای انجمن مخفی که دردمندان عین‌الدوله را به حل مشکلات ایران زمین برانگیخته‌اند. آن‌ها در این نامه از دغدغه‌های خود گفته‌اند و شاهزاده اتابک را به تلاش برای گشودن گره‌هایی کور، برانگیخته‌اند: «ای مقوی اعصاب ملیه، چرا در حق فرزندان مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید؟ چرا به شکرانه نعمت خداوندی، مملکت را از ورطه خطر و گرداب هلاکت نجات نمی‌دهید؟ مگر نشنیدید که دولت و ثروت و قدرت و حرمت ملی از دست رفته، و از یکصد و شصت کروور جمعیت مشتی چند باقی مانده، و اراضی آباد ما مخروب شده، و افکار آزاد ما معیوب گشته. حقوق ما را تصاحب کرده‌اند، و حدود ما را تغاصب نموده، کلیه بلاد فاسد و بازار تجارت کاسد است؟ مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان را از دست حکام ظالم؟ مگر نمی‌دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟^۴ مگر خبر ندارید که هر ساله کروورها مردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟ مگر اطلاع ندارید

که پول ما تنزل کرده، مگر ندیدید که سرباز دولت از گرسنگی، حمالی و هیزم شکنی می‌کند؟ مگر مطلع نیستید که عقلای مملکت و دانشمندان ملت و اشخاص با تربیت بی‌کار و معطل در گوشه فقر خزیده و خاکساری ورزیده‌اند، و مردمان جاهل و عوام، دخیل امور و متصدی مهماتند، و علم را مسخره می‌کنند، و جهالت را اسباب شرافت و شرارت را مایه شهامت می‌دانند؟...»^۵

نگاهی به آنچه در این نامه نهفته است تصویری روشن از ایران تشنه تحول آن روزگار را در برابر مخاطب ترسیم می‌کند.

ارکستر سمفونیک ایرانی می‌نوازد

انقلاب کم‌کم از پس بحران‌های لاینحل، سر و صورت می‌گیرد؛ شاید هم ساخته نمی‌شود و فقط فرا می‌رسد. اکنون مردم و روحانیون نیز به صف مخالفان پیوسته بودند. بحران از پایتخت به دیگر شهرها می‌خزید و سراسر ایران را آرام آرام در بر می‌گرفت؛ شورش مردم در شهرها پراکنده بود اما به چشم می‌آمد. نمی‌شد چیزی را پنهان کرد. مردم تبریز موسیو پریم^۶ را از شهر خود رانده بودند، در دیگر شهرها هم وضع بهتر از این نبود؛ مردم خواهان بیرون راندن بیگانگان و پلمب کردن در میخانه‌هایشان بودند. اعتراض‌ها تا آن‌جا شعله کشید که دامن اتابک را هم سوزاند. شاه که دریافت مردم به شدت از اتابک و عملکردش ناراضی‌اند و وقتی خود به روشنی او را در حل مشکلات و کاستی‌های جامعه، ناتوان دید، برکنارش کرد و این بار شاهزاده عین‌الدوله را به صدراعظمی منصوب کرد. عین‌الدوله کوشید اوضاع را آرام کند. همه این تلاش‌ها برای این بود که مبادا آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور شود اما تاریخ نشان داد که بیداری مردم به چیزهای مهم‌تری بند شده است. ریشه‌ها را باید در خاک دیگری جستجو کرد.

خودسری بلژیکی‌ها و روس‌ها ادامه داشت. تعرفه‌های جدید گمرکی، هیزم‌هایی بود که شعله آتش اعتراض مردم را برافروخته‌تر می‌کرد. اما جرقه اصلی در یک میهمانی زده شد؛ موسیو نوز، خود بهانه محکمی به معترضان داد. او نتوانست از انتشار عکس‌های مراسم بالماسکه خود جلوگیری کند؛ نوز در این بالماسکه ایرانیزه شده، ابتکاری به خرج داده بود و به جای ماسک از عبا و عمامه استفاده کرده بود (۱۳۲۲ ه.ق) این کافی بود تا مردم مذهبی، مهر باطل را بر پرونده نوز بزنند. همین که روحانیون^۷ فهمیدند عکسی دسته‌جمعی



نوز و همراهانش در مراسم بالماسکه

از نوز و همراهانش منتشر شده که او را در لباس روحانیت و در مهمانی رقص نشان می‌دهد، داوطلبانه به مبارزه پیوستند. هر کس که بر فراز منبر می‌رفت از بیگانه‌ستیزی می‌گفت و قیام ملی برای بیرون راندن بلژیکی‌ها. همزمان با همین ماجراها بود که بانک استقراضی روس تصمیم گرفت ساختمان خود را بر فراز گورستانی ویرانه در قلب پایتخت محضر قاجاری بنا نهد (۱۳۲۳ ه.ق). طوفان تازه‌ای در راه بود. طوفانی که نرم و بی‌صدا خود را از میان ویرانه آرزوهای ایرانیان خفته در رنج، به پیش می‌آورد. می‌وزید و زوزه می‌کشید و نفیرش را هیچ کس انگار نمی‌شنید! این بار کارگران مستخدم روس که در کار ساختمان بانک بودند، جرقه اصلی را زدند؛ متولی سالخورده گورستان متروکه که همان امامزاده سید ولی باشد، شبی خود را به آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی رساند و گفت: امروز در گورستان زمین را می‌کنند. استخوان‌های زن مرده‌ای را پیدا کردند، جنازه زن تازه بود، کارگران جسد را بی‌توجه در حلقوم چاهی انداختند که استخوان مرده‌های قدیمی را در آن ریخته بودند. مردم آشوب کرده‌اند. شهر به هم ریخته است.

واقعیت این است که بلور باورهای مذهبی و انگاره‌های اعتقادی مردم، چنان شکننده بود که با این تلنگرها تا مرز شکستگی پیش می‌رفت. مردم در آن روزها چنان کاسه صبرشان لبریز شده بود که به اسفند روی آتش می‌مانستند. وقتی در مسجد خازن‌الملک گرد هم حلقه زدند و پای فریادهای فروخورده حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نشستند، حس‌ی غریب

نقش روحانیان

مجتهدان و روحانیان در انگیزه بخشیدن به مردم برای شرکت در مبارزات اجتماعی بسیار مؤثر بودند. عبدالهادی حائری در همین زمینه می‌نویسد: «مجتهد یا مقلد (با فتح لام)، قرار بود مقامی باشد که علاوه بر امور مذهبی، کشور را نیز اداره کند و به همین سبب 'اجتهاد' و 'تقلید' جای مهمی در سیر اندیشه کیش شیعه برای خود باز کرد. علماء شیعه این چنین بحث کردند که عمل تقلید به دلایل عقلی و نقلی هر دو لازم است. عقل دستور می‌دهد که فرد نادان از فرد دانا راهنمایی بجوید؛ دلایل نقلی، یعنی قرآن و آنچه از پیامبر به صورت‌های گوناگونی به ما رسیده، نیز ثابت می‌کند که وظیفه نادان به دست آوردن دانش و راهنمایی از دانا است. دانشمندترین همه علماء هر ناحیه عنوان مرجع تقلید دارد که عبارت است از کسی که محل مراجعه مقلدان و از نظر قوانین شیعیگری دارای حقوق و اختیارات سیاسی و مذهبی است. از همه بالاتر او فردی است که می‌تواند اجتهاد کند یعنی توانایی آن را دارد که رأی مستقل صادر کند. ولی این عنوان هرگز نمی‌تواند به وسیله نصب و تعیین، گزینش و یا رأی عمومی به دست آید»^۸

دوباره در دوردست درونشان به جنبش درآمد؛ حسی که از ایران دوستی یا مذهب‌پرستی پررنگشان مایه می‌گرفت و مدت‌ها خاموش مانده بود.

ماجرای اصلی اما در شب بعد شکل گرفت؛ ماجرای رفتن به آرامگاه مردگان و ویران کردن عمارتی که به همت روسیه تزاری بر فراز تنهایی مردگان، علم شده بود! (رمضان ۱۳۲۳ ه. ق)؛ وقتی مردم، مسجد خازن‌الملک را که در همسایگی گورستان بود، پر کردند، حاج شیخ محمد واعظ بر فراز منبر رفت (۲۷ رمضان ۱۳۲۳) و حرف‌هایش را این طور تمام کرد: «فعال کاری که از ما ساخته است این است که زحمت دو قدم بر خود گزارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید، بلکه این وداع آخرین از قبور و استخوان‌های آنان بنمایند، و فاتحه بر آن‌ها بخوانید، و ارواح آن‌ها را شاد کنید...»

محمد واعظ خود پیشقراول شد و به همراهی مردمی خشمگین، قدم به سرای نیمه ساخته بانک روسی نهاد. مردم چنان خشمگین بودند که بی درنگ به ویران کردن آنچه قد برافراشته بود، پرداختند.

بلوای کرمان مبارزه را روی غلطک انداخت

اما لای هر کتابی را که درباره مشروطه نوشته شده است، باز کنی، می‌بینی که نویسند